واگذاری سواحل ماسه‌ای جزیره قشم به سلبریتی‌های پایتخت‌نشین

ایرج اعتمادی
نویسنده و روزنامه‌نگار

جزیره قشم با داشتن جاذبه‌های گردشگری و سواحل زیبای آن به عنوان قطب گردشگری در کشور شناخته می‌شود. اما مسئولان سازمان منطقه آزاد در این سال‌ها به جای استفاده بهینه از این ظرفیت‌های گردشگری، بیش از آنچه باید آباد می‌کردند، ویران کردند و زیباترین چشم‌اندازهای طبیعی جزیره را به حراج گذاشتند. بار دیگر خبرهای پشت پرده حکایت از آغاز پروژه واگذاری اراضی جزیره قشم به نورچشمی‌ها دارد. واگذاری سواحل بکر جزیره به بهانه‌های واهی توسعه گردشگری به آشنایان و خویشان نزدیک مسئولان، از دیرباز به عنوان یکی از چالش‌های پیش‌روی توسعه گردشگری در قشم مطرح بوده است؛ در هر دولتی مدیران و نزدیکان آنها اعم از وابستگان سیاسی، فامیلی و حزبی به نحوی از انحا دستی بر این آتش دارند. شنیده‌ها حاکی از این است که اخیرا بخشی از سواحل زیبای جزیره در شرف واگذاری به یکی از سلبریتی‌هایی است که روابط نزدیکی با برخی از مسئولان فعلی منطقه آزاد دارد. گفته می‌شود این ساحل ماسه‌ای در حدود مابین دیرستان و روستای نقاشه در غرب جزیره قشم قرار دارد. اینکه توسعه اقتصادی در تضاد با منافع جامعه محلی است، بحثی است دیرینه که آیا ما می‌توانیم به بهانه توسعه اقتصادی و گردشگری، مرّ قانون و ملاحظات زیست‌محیطی را نادیده بگیریم یا نه، بحث امروز و دیروز در منطقه آزاد قشم نیست که همواره چالشی فراروی قانون، محیط زیست و جامعه محلی قشم بوده است که چه‌بسا امروز ملاحظات قانونی نیز به کلی نادیده گرفته می‌شود. در ادوار مختلف مردم در برابر واگذاری‌های بی‌رویه و خارج از ضابطه مقاومت کرده‌اند و بعضا با ورود دستگاه‌های نظارتی این واگذاری‌ها متوقف شده است.

امروز این موضوع از چند جهت قابل بررسی است؛ نخست اینکه واگذاری این‌دست سواحل بکر بدون تشریفات قانونی و برگزاری مزایده به افراد خاص انجام می‌شود. ثانیا اغلب این واگذاری‌ها به بهانه توسعه گردشگری و ایجاد ظرفیت‌های گردشگری مثل اقامتگاه‌های بوم‌گردی و... به تملک افراد خاص درمی‌آید.

اگرچه توسعه اقامتگاه‌های بوم‌گردی یکی از اقدامات خوب گردشگری سازمان در سال‌های اخیر بوده که به رونق کسب‌وکار جامعه محلی و توسعه گردشگری انجامیده اما بحث این یادداشت جانمایی زمین‌هایی در سواحل زیبای جزیره است که دسترسی عموم مردم به ساحل و دریا را محدود می‌کند، درصورتی‌که طبق قانون هیچ فرد یا نهادی -مگر در موارد نظامی و امنیتی- حق ندارد دسترسی عموم مردم را به ساحل و دریا محدود کند. اگرچه در ظاهر موارد قانونی حریم ۶۰متری دریا هم رعایت شده باشد اما چون بعدها به عنوان ملک خصوصی درخواهد آمد، مالک این حق را به خود می‌دهد که حصارکشی کند و این‌گونه دسترسی عموم مردم به این بخش از دریا و ساحل محدود یا به کلی قطع شود؛ درحالی‌که طبق نص صریح قانون استفاده از سواحل و دریا جزء حقوق عمومی مردم ایران است و هیچ فرد یا نهادی حق ندارد به جز در موارد امنیتی که قانون مشخص کرده، دسترسی عموم مردم را به ساحل محدود کند و اینکه بسیاری از این واگذاری‌ها که به بهانه ایجاد ظرفیت‌های گردشگری انجام می‌شود، در آینده با تغییر کاربری به کاخ‌ها و املاک شخصی تبدیل خواهند شد و چون ملک خصوصی است و ضمانت‌های قانونی محکمی هم وجود ندارد، هر نوع تغییر کاربری را در آینده توجیه می‌کند. امروز، انتظار افکار عمومی از نمایندگان هرمزگانی مجلس، سازمان بازرسی و سایر دستگاه‌های نظارتی این است که با ورود به این نوع واگذاری‌های بی‌رویه، ملاحظات قانونی و حقوق عمومی جزیره‌نشینان را مد نظر قرار دهند و از واگذاری طبیعت بکر و خدادادی جزیره به افراد خاص جلوگیری کنند.

تأکید می‌شود که بسیاری از این‌دست واگذاری‌ها که به بهانه کاربری‌های مختلف انجام می‌شود، بعضا به خاطر ارزش‌افزوده‌ای است که زمین در کشور ما پیدا می‌کند و سودجویان برای ضرر و زیان‌های ناشی از نوسانات ارز و ارزش‌افزوده به سمت و سوی خرید اراضی در جزایر روی آورده‌اند. مناطق آزاد که قرار بود در بحث اقتصادی و تجاری با مناطق آزاد دنیا رقابت کند و با تولید و صادرات در تحولات اقتصادی منطقه نقش‌آفرینی کند، پس از ناکامی از پیشبرد برنامه‌ها و اهداف تأسیس مناطق آزاد، مدت زمانی است که با فروش اراضی این مناطق به حیات خود ادامه می‌دهد. این موضوع علاوه بر اینکه در مغایرت با مفهوم جهانی توسعه پایدار است و در حکم تضییع حقوق نسل‌های آینده است، امروز نیز بیش از هر چیزی به معنای هدررفت بیت‌المال و سرمایه‌های ملی است که می‌طلبد نمایندگان مجلس و دستگاه‌های نظارتی با جدیت بیشتری عملکردها را رصد کنند.

این مسئله وقتی شبهه‌برانگیزتر می‌شود که هیچ معلوم نیست این اراضی بر مبنای چه برنامه‌ها و طرح‌هایی به افراد خاصی واگذار می‌شود که هیچ پیشینه‌ای در حوزه فعالیت‌های گردشگری ندارند!

با وجود این، پیشنهاد می‌شود در راستای توسعه گردشگری و جذب توریست و استفاده از ظرفیت‌های ملی سلبریتی‌ها و افراد خاص (!) اراضی در دیگر نقاط جزیره با رعایت تشریفات قانونی، به این شخصیت‌ها واگذار شود که از لحاظ قانونی و زیست‌محیطی مشکلی نداشته و در تضاد با توسعه پایدار و منافع جامعه محلی نباشد.

ضرورت واکاوی اعتراضات و استیفا از ظرفیت قانون اساسی

محمدهادی جعفرپور
وکیل دادگستری

پیرو یادداشتی که دی‌ماه سال گذشته با تیتر «ضرورت واکاوی اعتراضات» در روزنامه «شرق» منتشر شد، حسب حوادث و اتفاقات چند ماه گذشته و در تکمیل آنچه پیش‌تر بیان شده، نکاتی عرض می‌کنم. در آن مرقومه ضمن تعرفه حقوق اساسی و ابتدایی ملت بیان شد که اصلی‌ترین تکلیف دولت به معنای عام آن یعنی همه ارکان حاکمیت از صدر تا ذیل آن تأمین حقوق اساسی شهروندان است و در همین راستا مستند به اصول قانون اساسی اشاراتی شد. این مهم علاوه بر اینکه یکی از مصادیق حقوق ملت است، تکلیفی است بر عهده وکلای دادگستری، با این باور که مسیر تأمین حقوق ملت جز با مطالبه این حقوق از طرق قانونی میسر نخواهد بود که مقدمه و شرط ضروری تحقق این خواسته بحق مردم، آن است که دولت صدای ملت را بشنود؛ شهروندان هر نظام سیاسی، واجد حقوق و امتیازاتی هستند که در قالب حقوق شهروندی از آن یاد می‌کنند. دسترسی و انتفاع از این حقوق آن‌چنان مسلم و بدیهی است که تحلیل چگونگی عملیاتی‌شدن آن در هیئت یک چالش اجتماعی بیشتر جنبه طنز دارد تا یک واقعیت سیاسی و اجتماعی به منزله برآورد کارکرد سیستم!

اما همین حقوق ابتدایی در اینجا گویی بهانه استقرار دولت (به معنای خاص آن یعنی قوه مجریه) است، شاهد این ادعا شعارهای انتخاباتی و وعده‌هایی است که هریک از نامزدان تصدی موقعیتی در ارکان کشور سر می‌دهند و ما ملت به خودمان می‌گوییم این یکی دیگر حرفش حرف است و بالاخره اوضاع را درست می‌کند! و هنوز مهر انتخابات بر تعرفه آرا خشک نشده، عبارت هر سال دریغ از پارسال جایگزین آن خیال خام می‌شود. به‌راستی می‌دانید این ملت نجیب و بافرهنگ چه می‌خواهد؟ آیا ملت چیزی بیشتر از آنچه در عالی‌ترین میثاق مدنی جامعه یعنی قانون اساسی به‌عنوان حقوق ملت انشا شده است، توقع دیگری دارد؟ یقینا خیر! با این وصف تطبیق توقعات ملت با داشته‌های این سرزمین، عجیب‌ترین پارادوکس تاریخ را به ذهن متبادر می‌کند. چطور می‌توان پذیرفت ملتی با این حجم از سرمایه‌های خدادادی، دغدغه معیشت دارد؟ چطور باور کنیم متخصصان و کارشناسانی که به‌روزترین و پیشرفته‌ترین ادوات را می‌سازند، توان طراحی و تولید یک خودرو با حداقل استانداردهای روز را ندارند و ملت برای خرید خودروهایی که بیشتر به ارابه مرگ شبیه است تا وسیله راحتی، باید چندین برابر ارزش واقعی آن را بپردازند؛ آن‌هم با چالش‌های منحصربه‌فردی مانند هر کد ملی یک خودرو و نوبت چندماهه و...!؟ چگونه است که مقالات علمی و دستاوردهای پژوهشی دانشمندان این مرزوبوم در سرتاسر گیتی منبع و مرجع اجرای بزرگ‌ترین پروژه‌های علمی است؛ اما همین اندیشمندان در ارکان مدیریتی کشور هیچ نقش و اثری ندارند؟ مثال‌ها و مصداق‌های فراوانی از این دست، سبب طرح این پرسش ساده و البته تأمل‌برانگیز است که علت این نابسامانی‌ها چیست؟ کجای کار اشتباه است که ملت نجیب ایران با وجود تمام شایستگی‌هایش از حداقل‌های یک زندگی معمولی محروم است؟ اگر توجه به معیشت مردم، تکلیف دولتمردان است، مسبب و مسئول نقض این قاعده و قانون چه کسانی هستند و مستحق چه برخوردی؟ دعوت صاحب‌منصبان به پاسخ‌گویی و رفع ابهام از چنین پرسش‌هایی از جمله اقداماتی است که وکلای دادگستری منطبق بر قانون و در هیبت سربازان عدالت خواستار آن هستند.

از نگاه یک شهروند ساده که نه سیاست می‌داند و نه علاقه‌ای به این قِسم مباحث دارد، به نظر می‌رسد اداره یک جغرافیای سیاسی به معنای خاص آن یعنی دولت-ملت در گرو شکل‌گیری یک معادله ساده، با گزاره‌هایی مشخص است؛ قانون برای تنظیم روابط خصوصی ملت و اعمال حاکمیت، منابع مالی و مدیریت منابع و نیازهای اقشار مختلف جامعه! کدام گزاره این معادله مجهول است؟ آیا منابع مالی و قانون مجهول این معادله است یا مدیریت صحیح و صادقانه؟! بدون‌تردید پاشنه آشیل و مجهول اصلی این معادله اعمال مدیریت صحیح منابع مالی و انشا و اعمال قواعدی منطبق بر نیازهای روز جامعه است. به عبارتی نبود مدیریت صحیح علاوه بر ایجاد مانع برای تحقق خواسته‌های ملت و انجام تکالیف حاکمیت، مسبب اصلی چالش‌ها و مشکلاتی مانند بی‌توجهی به خواسته‌های ملت و گوش‌نسپردن به توقعات مردم است و این مهم یعنی شنیدن حرف مردم و شناسایی دلیل اعتراض ملت تنها راهکار برون‌رفت از وضع موجود است؛ بنابراین ضمن یادآوری تکلیف دولت و حاکمیت به تأمین شرایط استیفای ملت از حقوق تصریح‌شده در فصل سوم قانون اساسی خاصه اصول ۲۸ تا ۳۱ که درباره تأمین اجتماعی و حقوق ابتدایی شهروندان مانند داشتن شغل مناسب و مسکن و... در شرایط فعلی بر هریک از ارکان حاکمیت فرض و تکلیف است تا در راستای برآورد و شناسایی توقعات مردم از ظرفیت‌های قانونی به‌ویژه اصول قانون اساسی (اصولی مانند ۲۶، ۲۷، ۵۹ و ۱۷۷) با موضوع ضرورت توجه به اراده عموم ملت در مسائل مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از طریق همه‌پرسی یا عنداللزوم بازنگری در قانون اساسی استفاده کند.

نگاهی به پرونده «مولدسازی دارایی‌های دولت»

مولدسازی یا خصوصی‌سازی شتاب‌زده

بسیاری از مسئولانی که درگیر برنامه مولدسازی هستند، جزء منتقدان سرسخت برنامه خصوصی‌سازی بوده‌اند

ناصر ذاکری
کارشناس اقتصادی

مصوبه سران سه قوه که به دولت اجازه واگذاری دارایی‌های خود را با عنوان «مولدسازی دارایی‌ها» می‌دهد، به‌عنوان یک مصوبه بحث‌انگیز و چالشی مورد توجه اصحاب رسانه قرار گرفته و نقدهای متعددی بر آن مطرح شده است. این مصوبه و فرایند تصویب و ابلاغ آن را ذیل سه سرفصل زیر می‌توان بررسی و ارزیابی کرد:

الف-از منظر مالی و بودجه‌ای

هر بنگاه اقتصادی نیازمند داشتن برنامه‌ای برای استفاده بهینه از دارایی‌های خود است. این وضعیت را می‌توان با اقدام یک بازیگر میدان بورس برای جایگزینی سهام کم‌بازده با سهام پربازده مقایسه کرد. یک سرمایه‌گذار حرفه‌ای که سبدی از سهام را در اختیار دارد، همواره باید به تجزیه و تحلیل شرایط بازار پرداخته و آینده هریک از سهام خود را پیش‌بینی کند. او طبعا تلاش خواهد کرد با این جایگزینی متوسط بازدهی سرمایه خود را بالا ببرد. در همه کشورها دولت مجموعه‌ای از دارایی‌ها و اموال را در اختیار دارد که طبعا همه این اموال با یک بازدهی مساوی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. هرچند دولت را نمی‌توان یک بنگاه اقتصادی صرف تلقی کرد که مانند هر بنگاه دیگر باید با تغییر ترکیب دارایی‌های خود هدف رسیدن به بالاترین نرخ سود ممکن را دنبال کند. بااین‌حال دولت ملزم به ارتقای کیفی فعالیت‌های خود و بهبود شاخص‌های مربوط است. به‌عنوان نمونه اگر دولت می‌تواند فلان سطح معین از خدمات را با اشغال زمینی به مساحت هزار مترمربع ارائه کند، نباید برای این هدف هزارو ۲۰۰ مترمربع زمین شهری را اشغال کرده و عرصه را بر ساکنان شهر تنگ کند. علاوه بر این دولت می‌تواند با تبدیل به احسن دارایی‌های مازاد، بخشی از نیاز مالی خود را در قالب بودجه سالانه تأمین کرده و فشار کمتری از طریق دریافت مالیات یا اعمال ریاضت اقتصادی به شهروندان وارد کند. اما این همه مسئله نیست. در این باب نکات متعددی قابلیت طرح و بررسی دارند که در زیر به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- ذخیره اموال دولتی در طول زمان تشکیل شده و حاصل فعالیت چندین دولت در طول زمان است و به عبارتی یک دارایی بین‌نسلی تلقی می‌شود. ازاین‌رو واگذاری چنین دارایی‌هایی باید در قالب یک برنامه بلندمدت انجام بگیرد. به بیان دیگر یک دولت مجاز نیست در دوران مسئولیت خود ذخیره‌ای را که با همت چند دولت گذشته پدیدار شده، در زمان کوتاهی فروخته و خرج کند و برای دولت‌های آینده چیزی باقی نگذارد. بنابراین برای استفاده یک دولت معین از این دارایی بین‌نسلی باید سقفی تعیین شود. در سال‌های گذشته با همین رویکرد برای امکان استفاده دولت از درآمد نفتی تدبیری اندیشیده شد که بخش معینی از آن به خزانه واریز شده و درآمد مازاد باید در صندوق توسعه ملی برای آیندگان انباشته شود. اگر دولت واقعا به ضرورت تغییر ترکیب دارایی‌های خود پی برده و به هر دلیلی لازم است در دوره جاری درآمدی بالاتر از سقف معین کسب شود، باید چنین تمهیدی برایش اندیشیده شود تا دولت‌های آینده و در اصل نسل‌های آینده از این درآمد بی‌نصیب نمانند.

۲- تزریق بی‌رویه نقدینگی به خزانه دولت آن‌هم در دوره محدود اقتصاد کشور را گرفتار می‌کند. در اوایل دهه ۱۳۵۰ دولت وقت به دنبال افزایش قیمت نفت و افزایش درآمد ارزی با دستور شاه ملزم شد در برنامه توسعه کشور بازنگری کرده و ارقام بودجه‌ای نجومی را به تصویب برساند. حاصل این اقدام چیزی جز افزایش نرخ تورم و بروز بحران نبود. به‌این‌ترتیب، تصمیم‌گیرندگان باید برآورد دقیقی از ظرفیت اقتصاد کشور برای تزریق چنین درآمدی داشته باشند تا این تزریق در کنار آثار مثبت، دستاوردهای منفی و ناخواسته نداشته باشد.

۳- در طول سال‌های گذشته یکی از سرفصل‌های نقش منفی درآمدهای نفتی در اقتصاد کشور این بوده که دولت‌های وقت با کمک این منابع توانسته‌اند با موفقیت بر ناکارآمدی و ضعف ساختاری خود سرپوش بگذارند و همان رویه‌های نادرست و بی‌نتیجه را ادامه بدهند. به‌عنوان نمونه تا زمانی که دولت با تشدید تحریم‌ها گرفتار محدودیت درآمد نشده بود، نه جدیتی در مسیر ارتقای کیفی نظام مالیاتی کشور و جلوگیری از فرار گسترده مالیاتی به کار می‌رفت و نه کسی به این نکته محوری توجه داشت که چرا دولت این همه دارایی را حبس کرده است. حال نیز ممکن است دولت به دنبال دسترسی آسان به درآمد شیرین و سهل‌الوصول ناشی از طرح مولدسازی، خود را از کارهای پرزحمت و پرحاشیه‌ای مانند ارتقای کیفی نظام مالیاتی، اصلاح ساختار اداری و کاهش هزینه‌های جاری خود بی‌نیاز ببیند.

۴- معنای ضمنی طرح مولدسازی این است که در سال‌های گذشته مدیران ارشد دولتی در حوزه‌های مختلف به این مهم توجهی نداشته و اجازه داده‌اند بخشی از دارایی سازمان تحت امرشان راکد و بدون بازدهی باشد و اقدامی برای تغییر این وضعیت انجام نداده‌اند. به‌راستی چرا چنین قصوری صورت گرفته است؟ چرا نهادهای ناظر کوچک‌ترین تذکری نداده‌اند؟ آیا به موازات طرح مولدسازی بررسی منصفانه‌ای در این مورد انجام شده و مدیران و مسئولان خاطی و بی‌توجه به منافع ملی پاسخ‌گوی قصور خود خواهند بود؟ البته ناگفته پیداست این پرونده بزرگ ملی نباید گرفتار حب و بغض سیاسی شود، بلکه باید اطلاعات کافی در اختیار افکار عمومی و رسانه‌ها قرار بگیرد تا شهروندان و صاحبان اصلی کشور عملکرد درست و نادرست دولت‌های گذشته را در این میدان بررسی و ارزیابی کرده و با اطلاعات گسترده‌تر برای آینده کشور خود تصمیم بگیرند.

۵- همان‌گونه که اشاره شد، این ذخیره دارایی در طول سال‌های گذشته و با وجود نظارت مستمر نهادهای ناظر شکل گرفته است. به بیان دیگر مدیران ارشد دستگاه‌های دولتی در شرایطی که تحت نظارت همه‌جانبه چندین نهاد ناظر بوده‌اند، این قصور را مرتکب شده و بخشی از دارایی‌های دستگاه تحت امر خود را بدون بازدهی قابل‌قبول رها کرده‌اند. حال سؤالی که پیش می‌آید این است که چگونه فرایند واگذاری این اموال در زمانی کوتاه و بدون اشراف نهادهای ناظر و در عین حال بدون خطا و کج‌روی اتفاق خواهد افتاد؟ به بیان دیگر متولیان امر باید ضمن بررسی علل نامکشوف‌ماندن این خطای بزرگ در سال‌های گذشته، نهادهای ناظر را به‌گونه‌ای وارد این میدان بکنند که برخلاف دوره شکل‌گیری دارایی‌ها، در دوره واگذاری خطا اتفاق نیفتد؛ نه اینکه برعکس شیوه‌ای غیرقابل نظارت برای پیشبرد برنامه انتخاب کنند.

۶- تجربه برنامه خصوصی‌سازی نشان داد که صرف واگذاری دارایی‌ها کارساز نیست؛ نه مشکل مالی دولت را درمان می‌کند و نه در فضایی شفاف و عاری از تخلف اتفاق می‌افتد. برنامه مولدسازی از یک نظر برداشت دیگری از برنامه خصوصی‌سازی است، با این تفاوت که در زمان محدودتر و با سرعت عمل بیشتری اجرا خواهد شد و طبعا به همین دلیل مستعد خطا و فساد بیشتری است. نکته شایان توجه این است که بسیاری از مسئولانی که درگیر برنامه مولدسازی هستند، خود جزء منتقدان سرسخت برنامه خصوصی‌سازی هم بوده‌اند.

۷- رئیس کل سازمان خصوصی‌سازی می‌گوید «بعضی از دستگاه‌ها از ارائه فهرست اموال‌شان خودداری می‌کنند، وزیر یک حوزه‌ای به دستگاه‌های زیرمجموعه نامه ارسال می‌کند که کسی حق ندارد اموال را در سامانه سادا ثبت کند». به‌راستی علت این مقاومت چیست؟ برای این نوع برخورد دو دلیل قابل‌تصور است: حاکمیت نگاه بخشی و حمایت از منافع بهره‌برداران خاص. اگر این مقاومت ناشی از حاکمیت نگاه بخشی است، نقدی بسیار جدی به دولت وارد خواهد بود؛ زیرا دولت وظیفه نظارت عالیه بر دستگاه‌ها و هماهنگ‌کردن همه دستگاه‌ها حول محور نفع اجتماعی را بر عهده دارد. اینکه مدیران ارشد دستگاه‌ها تا به این حد گرفتار نگاه بخشی هستند که می‌توانند به صورت نظام‌یافته منافع عمومی را نادیده گرفته و بر رویه غلط خود اصرار بورزند و همچنان بر صدر نشسته و پاداش نجومی بگیرند، به معنی این است که دولت‌ها از انجام وظیفه خود در میدان هماهنگ‌سازی دستگاه‌ها ناتوان بوده و هستند. اما اگر هدف از این مقاومت پنهان‌کاری در مورد شیوه بهره‌برداری و منافع اشخاص ثالث باشد، باید در قالب پرونده‌ای ملی مورد بررسی قرار بگیرد. گفتنی است چند سال پیش عضو شورای شهر تهران گفت که شورا با وجود پیگیری‌های جدی موفق به دریافت فهرست املاک شهرداری و اطلاعات مربوط به نحوه بهره‌برداری از آنها نشده است!

۸- عرضه دارایی‌های دولتی در زمان کوتاه می‌تواند یک شوک جدی به بازار املاک و مستغلات وارد کند. شاید از یک نظر این امر بتواند کاهشی هرچند اندک در سرعت افزایش قیمت مسکن ایجاد بکند که البته امری مثبت است. اما از سوی دیگر عرضه گسترده، موجبات کاهش قیمت را فراهم خواهد آورد و این به آن معناست که دولت هم باید دارایی‌های خود را با قیمت پایین به خریداران خوش‌شانس واگذار کند. منطق اقتصادی ایجاب می‌کند در طراحی فرایند عرضه دارایی‌ها به ظرفیت بازار توجه شود تا ارزان‌فروشی ناخواسته اتفاق نیفتد.

۹- از سوی دیگر عرضه گسترده دارایی‌های دولتی شوکی به بازار سرمایه وارد می‌کند و بورس اوراق بهادار را گرفتار می‌کند. متأسفانه دولتمردان و صاحب‌منصبان در کشور ما هیچ‌گاه به اهمیت نقش بورس اوراق بهادار در اقتصاد ملی پی نبرده‌اند. به همین دلیل در سالیان گذشته، عرضه اوراق مشارکت دولتی از نظر تقویم بورسی در نامناسب‌ترین زمان ممکن اتفاق افتاد و تزلزل بورس را بیشتر کرد و در نهایت موجبات بی‌اعتمادی سهام‌داران به بورس را فراهم کرد. اخیرا نیز تصمیم شورای رقابت به گفته برخی کارشناسان زیان عمده‌ای را متوجه سهام‌داران بورس کرده است. ناگفته پیداست که دولت در جریان اجرای طرح مولدسازی توجهی به منافع بلندمدت و ضرورت تقویت و تحکیم پایه‌های بورس اوراق بهادار نخواهد داشت و این نهاد بسیار مهم را همچنان قربانی اهداف بودجه‌ای خود خواهد کرد.

۱۰- ارزش دارایی‌هایی از نوع دارایی‌های مشمول برنامه مولدسازی معمولا در طول زمان شکل گرفته و با طی مراحل بالا می‌رود. ازاین‌رو طبعا باید فروش هریک از این دارایی‌ها در مرحله‌ای اتفاق بیفتد که رشد قیمت مطلوبی داشته است. به بیان دیگر نمی‌توان پذیرفت که دولت یک دارایی ارزشمند را با قیمتی پایین به خریدار واگذار کند و خریدار با کمترین اقدامات موفق به افزایش ارزش آن مال شده و در نتیجه رانتی عظیم را تصاحب کند. همین اتفاق در مناطق آزاد کشور به بارزترین شکل اتفاق افتاده است. مناطق آزاد طبق ضوابط خود ناگزیر از فروش زمین برای تأمین هزینه‌های عمرانی منطقه هستند، زیرا نصیبی از بودجه دولتی ندارند. ازاین‌رو این سازمان‌ها به دلیل الزامات بودجه‌ای ناگزیر از فروش مقدار معینی زمین در طول سال هستند. همین امر فرصتی ارزشمند را برای ثروت‌اندوزی در اختیار متقاضیان زمین قرار می‌دهد که با قیمتی اندک زمین را تملک کرده و با انجام کوچک‌ترین تغییرات شاهد افزایش چشمگیر ارزش دارایی خود باشند. به این ترتیب در شرایطی که خریداران زمین در مناطق آزاد از محل افزایش قیمت زمین به ثروتی سرشار دست یافته‌اند، سهم خود سازمان‌ها از این ثروت سرشار چندان قابل‌اعتنا نبوده است، زیرا اراضی تحت تملک خود را از سر ناچاری در نامناسب‌ترین زمان ممکن و در ابتدای دوران رشد قیمت فروخته و می‌فروشند. می‌توان انتظار داشت جریان واگذاری دارایی‌های دولتی در قالب برنامه مولدسازی هم به دلیل سرعت عمل و الزامات بودجه‌ای همین مسیر نادرست را طی کرده و در قبال کسب درآمدی اندک برای دولت، رانتی سرشار را نصیب خریداران بختیار بکند.

۱۱- با عنایت به اهداف بلندمدت توسعه کشور شاید واگذاری برخی املاک و اراضی به بخش غیردولتی حتی با قیمت مناسب هم چندان درست نباشد، زیرا این‌گونه واگذاری‌ها مسیر توسعه بلندمدت کشور را کند می‌کند و گزینه‌های قابل‌مطالعه توسعه آینده کشور را کاهش می‌دهد. در چنین مواردی لازم است مدیریت جامعه به‌جای انتخاب الگوی فروش و کسب درآمد، واگذاری در قالب اجاره بلندمدت را دنبال کند. در حوزه مدیریت شهری به‌ویژه در کلان‌شهرها، مدیریت شهری باید به‌تدریج به یک بزرگ‌مالک مبدل شود که با استفاده از درآمد ناشی از اجاره املاک خود به اداره امور شهر می‌پردازد، این بدان معنی است که مدیریت کلان‌شهرها هرگز نباید بر پایه فروش دارایی‌ها و دلخوش‌شدن به کسب درآمد از این محل اداره شوند، بلکه باید خود را برای آینده و دشواری‌های آن آماده کنند، آن‌هم در شرایطی که دیگر املاک چندانی برای فروش ندارند. همین ملاحظه درباره سازمان‌های مناطق آزاد و دولت‌های توسعه‌گرا نیز مطرح است. ازاین‌رو برنامه مولدسازی باید بر پایه اجاره بلندمدت برخی املاک و احیانا فروش برخی دیگر بنا شود و از ابتدا اصل بر فروش دارایی‌ها نباشد.

ب-از منظر حقوقی

محور کلی برنامه مولدسازی، شناسایی دارایی‌های راکد و فاقد بازدهی دستگاه‌ها و اقدام به فروش آنهاست. واگذاری دارایی‌های دولتی قوانین و مقررات خاص خود را دارد و طبعا چنین برنامه‌ای باید در قالب قوانین موجود اجرا شود. بااین‌حال به نظر می‌رسد این برنامه بدون توجه به الزامات قانونی و با رویه‌ای بسیار ویژه مطرح شده است. از یک سو قوانین فعلی و حتی اصول قانون اساسی نادیده گرفته شده است. از سوی دیگر نهادهای رسمی کشور و در رأس آنها مجلس که باید در رأس امور باشد، در فرایند تهیه و تصویب برنامه دخالت داده نشده‌اند. علاوه بر این برای مسئولان و دست‌اندرکاران برنامه مصونیت قضائی در نظر گرفته شده که بسیار قابل‌تأمل است. در پیش گرفتن چنین رویه‌ای برای تصویب و اجرای برنامه‌ای از نوع واگذاری اموال دولتی، در اصل باب‌کردن یک روش غلط است که پس‌لرزه‌های آن تا سال‌ها نظام اداری کشور را خواهد آزرد، زیرا در سال‌های آینده نیز ممکن است مسئولان وقت با بهانه‌های واهی به فکر نادیده‌گرفتن نهادهای قانونی کشور برآیند و اهداف خود را پیش ببرند. در این مبحث جمعی از نمایندگان مجلس نامه‌ای در سال ۱۳۶۷ برای بنیان‌گذار انقلاب اسلامی نوشته‌اند که پاسخ ایشان بسیار قابل‌تأمل است. امام خمینی (ره) در عین توجه و تأکید فراوان بر انجام امور کشور براساس قانون و با تکیه بر نهادهای قانونی، با عنایت به مصالح زمان جنگ در کوتاه‌مدت دستوراتی صادر می‌کردند که فراتر از قانون بود که البته جای تعجب نداشت، زیرا همواره و در همه کشورها در دوران جنگ چنین رویه‌ای به کار می‌رود. به این ترتیب در مواردی که خلأ قانونی وجود داشت، ایشان دستورات خاصی صادر کرده و گره‌های کور اجرائی را می‌گشودند. بااین‌حال در شهریورماه آن سال و در شرایطی که آتش‌بس محقق شده، جنگ عملا خاتمه یافته و کشور دیگر گرفتار شرایط جنگی نبود، جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ضمن بیان ایرادات پیش‌آمده، از ایشان در باب ادامه این رویه رهنمود خواستند. پاسخ امام خمینی (ره) به این نامه بسیار محل تأمل است: «مطلبی که نوشته‌اید کاملا درست است. ان‌شاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به‌صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعا به نفع مردم و اسلام باز گردد. از تذکرات همه شما سپاسگزارم و به همه شما دعا می‌کنم». به بیان دیگر ایشان با پذیرش صریح نقد محترمانه نمایندگان مردم، تأکید کرده‌اند که رویه‌های فراقانونی فقط و فقط مناسب زمانی است که کشور با گرفتاری بزرگی روبه‌رو شده و قوانین و رویه‌های حاکم پاسخ‌گو نیستند و باید ابتکاری برای گشودن گره از کار مردم اتفاق بیفتد. اما در شرایطی که به‌اصطلاح مملکت امن و امان است و همه نهادهای قانونی مستقر شده و براساس نظام قانونی مدون انجام تکلیف می‌کنند، همگان ملزم هستند در چارچوب قانون حرکت کنند و گرفتار وسوسه نادیده‌گرفتن روش‌های «پردردسر» قانونی نشوند.

پ-از منظر کشورداری و مدیریتی

ارائه برنامه مولدسازی دارایی‌ها علاوه بر مباحثی که در دو حوزه پیش‌گفته دامن زد، در میدان بسیار خاصی نیز دولتمردان را در معرض ارزیابی و نقد قرار داد. در این میان موارد زیر قابل‌تأمل هستند:

۱- شیوه بسیار ویژه تصویب و ابلاغ مصوبه و نادیده‌گرفتن ضرورت اقناع افکار عمومی نه‌تنها کمکی به پیشبرد این برنامه نکرد، بلکه بیشتر موجب حساس‌ترشدن رسانه‌ها، کارشناسان و افکار عمومی شد. به بیان دیگر روش نادرست اطلاع‌رسانی دولتیان که اصل را بر اعلام‌نکردن و به‌اصطلاح حرکت چراغ‌خاموش گذاشته بود، بیشتر موجب کنجکاوی افکار عمومی و مسئله‌دارشدن‌نشان شد. مستقل از محتوای برنامه مولدسازی و نقدهای وارد بر آن، انتخاب چنین رویه اطلاع‌رسانی فقط و فقط نشان از ناآشنایی با فن کشورداری و مواجهه با افکار عمومی دارد.

۲- طبعا اقدام مهمی چون واگذاری اموال دولتی با ارزشی بسیار بالا، اقدامی بزرگ بوده و نیازمند بررسی کارشناسانه متناسب با ارزش ریالی این معاملات است. ازاین‌رو دولت برای تهیه و تدوین چنین برنامه‌ای باید تلاش گسترده‌ای برای استفاده از نظرات کارشناسان چه در بدنه دولت و چه خارج از آن به کار گیرد تا بتواند تصمیمی خردمندانه و متضمن منافع عمومی اتخاذ کند. اما در این فرایند نه تنها از کارشناسان خارج از بدنه دولت کمکی خواسته نشده و نه‌تنها به نظرات کارشناسان داخل بدنه دولت اعتنا نشده، بلکه حتی نظرات نمایندگان مجلس هم شنیده نشده است. از منظر علم کشورداری چنین خطایی را نمی‌توان قابل اغماض تلقی کرد.

۳- این شیوه خاص تصمیم‌گیری و نادیده‌گرفتن جایگاه مجلس به‌عنوان نمایندگان مردم، در واقع پیامی جز بی‌فایده‌بودن انتخابات و بی‌ثمربودن رأی مردم را به رخ نمی‌کشد. وقتی چنین تصمیم مهمی بدون شرکت‌دادن نمایندگان مردم گرفته می‌شود، در اصل مسئولان مربوط ناخواسته همان تبلیغات دشمنان ایران را دامن می‌زنند که هدفشان مأیوس‌کردن مردم از شرکت در انتخابات است. این امر نیز یک خطای بزرگ از منظر علم کشورداری است.

۴- شیوه خاص واگذاری دارایی‌ها در زمان محدود و بدون اندیشیدن به روش‌های کارآمد نظارت و بازرسی، شرایطی را ایجاد می‌کند که فساد گسترش بیابد، زیرا در شرایطی که واگذاری‌های مرتبط با سیاست خصوصی‌سازی با وجود نظارت جدی و چندلایه مسئولان ذی‌ربط، با حاشیه‌های متعدد همراه بود، چگونه ممکن است واگذاری غیرشفاف و ضرب‌الاجلی مصون از فساد باشد؟ به بیان دقیق‌تر در شرایطی که هیولای فساد در کشور قدرتمند شده و مبارز می‌طلبد، از مسئولان انتظار می‌رود با هر اقدام و تصمیم خود، گامی در مسیر مبارزه با فساد برداشته و محدودیتی برای مفسدان و رانت‌خواران ایجاد کنند، نه اینکه برعکس میدان جدیدی برای تاخت‌وتاز این هیولای سرمست از قدرت بیارایند.

۵- دخالت‌ندادن مراکز علمی در این تصمیم مهم خطایی بزرگ و نابخشودنی است. امروزه دولت‌ها تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از مشورت و کمک فکری مراکز علمی کشور بهترین شیوه کشورداری و اداره امور را برای پیشبرد اهداف ملی به کار بگیرند. در چنین فضایی نادیده‌گرفتن ظرفیت دانشگاه‌ها و دانشگاهیان بسیار شگفت‌انگیز است. گفتنی است در این راستا یکی از منتقدان برنامه مولدسازی اخیرا پیشنهادی طنزآلود اما بسیار قابل‌تأمل مطرح کرد که در عین مفرح‌بودن بسیار اندوه‌بار است: ایشان پیشنهاد کرد دانشگاه تهران به‌عنوان یک دارایی فاقد بازدهی به فروش برسد و در اراضی آن بازارچه و مجتمع تجاری و... بنا شود! توجیه ایشان این بود که (با پوزش از محضر دانشگاهیان فهیم و فرهیخته کشور) دانشگاهی که نتوانسته به مدیران و متولیان امر این موضوع بدیهی را بیاموزد که باید برای گرفتن تصمیمات کلان از آن یاری بجویند، لابد فاقد بازدهی لازم است! استفاده‌نکردن از ذخیره دانایی کشور خبط و خطایی بزرگ از منظر علم کشورداری است و هرگز نمی‌توان با توسل به توجیهاتی نظیر فوریت امر این خطای بزرگ را توجیه کرد، زیرا تدوین چنین برنامه‌ای طبعا در همین چند هفته اتفاق نیفتاده و سابقه‌ای در نظام تصمیم‌گیری کشور دارد.

⁂

به‌عنوان حسن ختام باید گفت انتشار اخبار مربوط به برنامه مولدسازی تحرک گسترده‌ای در فضای رسانه‌ای کشور ایجاد کرد و بسیاری از سخنوران را با وجود اختلاف‌نظر عمیق سیاسی در کنار هم قرار داد. در واقع از این منظر می‌توان تدوین این برنامه را گامی مثبت و روبه‌جلو تلقی کرد! زیرا به همه فعالان سیاسی نشان داد که گاه لازم است با هدف اندیشیدن به منافع ملی و مصالح عمومی، اختلاف نظر در میدان سیاست را کنار گذاشت و با همه ایران‌دوستان دلسوز از هر حزب و قبیله‌ای همراه و هم‌صدا شد و برای حفظ منافع ملی از نیروی عظیم حاصل از وحدت همه ایران‌دوستان بهره برد. ازاین‌رو باید از اقدام تدوین‌کنندگان برنامه مولدسازی سپاسگزار بود که ناخواسته مقدمات یک هم‌گرایی مبارک را در کشورمان فراهم کردند.

یادداشت

ظهور سیاسی نسل جدید، نعمت یا نقمت؟

سیدمحمدعلی سیدحنایی

تغییر نسلی همواره یکی از جدی‌ترین مباحث مورد مطالعه حوزه علوم اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی سیاسی بوده است. تأثیرات جدی و متقابل تغییر نسل‌ها بر جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ یک کشور انکارناپذیر بوده و به همین جهت برای پژوهشگران و تحلیلگران سیاسی و اجتماعی حائز اهمیت فراوان است. در سال‌های گذشته و با اوج‌گرفتن سریع و چشمگیر فرایندهای جهانی‌شدن، نسل جدید در بحبوحه این تغییرات شگرف بشری و همچنین تحت تأثیر ارزش‌ها و هنجارهای جهانی، دچار تغییرات قابل توجهی نسبت به نسل‌های قبلی خود شده است که این تغییرات مورد توجه بسیاری از نظریه‌پردازان شاخص و مطرح حوزه علوم انسانی قرار گرفته است و از آن تحت عنوان نسل Z یاد می‌کنند. این نسل برخلاف نسل‌های قبلی که مهاجران عصر دیجیتال محسوب می‌شوند؛ بومی عصر دیجیتال هستند، تحت تأثیر و تربیت رسانه‌های اجتماعی و نوین قرار داشته و در تمام دنیا با نژادها و ملیت‌ها و آیین‌های مختلف تقریبا ویژگی‌های شبیه به یکدیگر دارند و منطق حاکم بر این نسل و همچنین نوع جهان‌بینی و هستی‌شناسی آنها تقریبا شبیه به یکدیگر است. یکی از شاخصه‌های اصلی نسل جدید تسامح و تساهل‌گرایی است؛ به این معنا که برخلاف نسل‌های قبل توانایی به رسمیت شناختن و تلفیق با سبک زندگی‌های مختلف دیگران و همچنین نظرات و دیدگاه‌های متفاوت از خود را دارند و نمود بیرونی آن را می‌توان در نوع ارتباطات و برخوردهای اجتماعی این نسل با یکدیگر مشاهده کرد. این روحیه که از تأثیرات زیست جهانی در بستر شبکه‌های اجتماعی فراگیر است، به‌شدت می‌تواند در جهت رفع شکاف‌های اجتماعی تصنعی جامعه مؤثر واقع شود و در مسائل و مناقشات حل‌ناشدنی و ریشه‌دار نسل‌های قبلی، می‌توان با تسامح و تساهل به اجماع عمومی رسید که فرصتی مغتنم برای جوامع انسانی و حکومت‌های سیاسی است. زیرا اگر در نسل‌های قبلی این تفاوت‌ها منجر به اختلافات و دسته‌بندی میان جامعه می‌شد و نهایتا به قطب‌بندی‌های اجتماعی می‌رسید؛ با نظر به روحیه تسامح و تساهل‌گرایی نسل جدید، در عین اختلاف دیدگاه و سلایق، این نسل می‌تواند با نظرات و رفتارهای مختلف و متفاوت مواجهه داشته و در عین حال در کنار یکدیگر زیست مسالمت‌آمیز داشته باشد. ویژگی دیگر قابل توجه این است که نسل جدید در قالب و چارچوب‌های از پیش تعیین‌شده نمی‌گنجد و به همین دلیل پذیرش سنت‌ها و هنجارهای قدیمی را مطلوب نمی‌داند. این نسل علاقه‌ای به در قیدوبند بودن ندارد و از پذیرش هر نوع ایدئولوژی عام و فراگیر سر باز می‌زند. به همین جهت سیاست و ایدئولوژی عموما برای این نسل اهمیت چندانی نسبت به نسل‌های قبلی ندارد و انتظار آنها از نظام سیاسی صرفا مرتفع‌کردن نیازهای اولیه و وظایف اولیه حکومت، همانند برقراری امنیت، ایجاد رفاه اقتصادی، آزادی‌های اجتماعی و... است زیرا شخصیت مطیع، پیرو و فرمان‌بردار ندارد و ترجیح می‌دهد به سبک زندگی شخصی و مورد علاقه خود که عموما براساس ارزش‌ها و هنجارهای متداول جهانی است، زیست اجتماعی داشته باشد و به همین جهت حاکمیت صرفا ابزاری برای زندگی بهتر این نسل است، نه قوه آمره و فوق یدی که بر تمامی وجوه زندگی شخصی و اجتماعی آنها سایه بیندازد. برخلاف نظر رایج که این نسل را دین‌گریز یا ضددین می‌دانند، به نظر می‌رسد این نسل تحت تأثیر نگاه‌ها و گرایشات عرفانی جدید رایج در جهان و با عنایت به تسامح و تساهل‌گرایی، رویکردی گزینشی را برای زندگی خود برگزیده است. به این معنا که دین به عنوان سرچشمه معنویت و آرامش مورد قبول است، اما نه الزاما به روش و سیره پیشینیان، زیرا همان‌طورکه گفته شده، نسل جدید نافی قیدوبندها و سنت‌های گذشته است و به نوعی تعریفی جدید از همه‌چیز برای خود ارائه می‌کند که این تعریف به علت تکثرگرایی موجود در این نسل به نسخه‌های شخصی‌سازی‌شده می‌رسد. عموما دین نسل جدید از حوزه اجتماعی به حوزه فردی رفته؛ برای مثال به تکالیف شرعی شخصی مانند نماز و روزه و ارتباطات معنوی علاقه‌مند است و آنها را به صورت کامل انجام می‌دهد، ولی در عین حال تقیدی به ظواهر و تکالیف اجتماعی ندارد یا بالعکس. بنابراین بی‌دین‌خواندن یا لاقیدوبند دانستن نسل جدید نیز اطلاق دیگری است که نادرست به نظر می‌رسد و باید آن را نیز در چارچوب ویژگی‌های تسامح و تساهل‌گرایی و همچنین ساختارگریزی این نسل تعریف کرد. البته قابل ذکر است که قطعا چنین روشی از دینداری مورد تأیید نبوده و براساس آیات و روایات مستدل و قطعی مورد اشکال و ایراد است. زیرا به‌طور کلی دین مجموعه کاملی از اعتقادات، اخلاقیات و احکام است که نقصان در هر بخش به کلیت آن آسیب می‌رساند و نمی‌توان بخشی از آن را براساس اجتهاد شخصی و غیرکارشناسی گزینش کرد، اما در اینجا هدف صرفا توصیف ویژگی‌ها و ابعاد مختلف شخصیتی نسل جدید است و نه قضاوت و ارزش‌گذاری درباره آن. با عنایت به ویژگی‌های مطرح‌شده به نظر می‌رسد چند نکته در مواجهه با نسل جدید حائز اهمیت باشد:

نکته نخست اینکه، هر سیستم سیاسی نیازمند عنصری مهم به نام مقبولیت است و با توجه به هرم جمعیتی کشور، طی ۱۰ تا۲۰ سال آینده بدنه اصلی جمعیتی کشور از دهه‌های ۷۰ و خصوصا ۸۰ خواهد بود و با توجه به اصل انطباق و انعطاف سیستم سیاسی برای مانایی و حیات خویش، به نظر می‌رسد بهتر است سیستم سیاسی با به رسمیت شناختن نسل جدید و میدان‌دادن به این نسل به نوعی خود را از خطر بحران نجات دهد، چراکه در آینده جمعیت غالب کشور را این نسل تشکیل داده و همچنین نسل‌های بعدی طبیعتا حاصل تربیت پدران و مادران این نسل خواهند بود و قطعا برخوردهای قهری یا به رسمیت نشناختن نسل جدید صرفا در کوتاه‌مدت پاسخ‌گو بوده و توان حل مسئله را ندارد.

نکته دوم اینکه با توجه به ساختارگریزی و علاقه‌مندنبودن به قیدوبندهای از پیش تعیین‌شده، برخوردهای قهری و اجباری با نسل جدید قطع به یقین پاسخ‌گو نخواهد بود و در بلندمدت این نسل با پس‌زدن آنها به زیست اجتماعی مطلوب خود می‌رسد. بنابراین لزوم گفتمان‌سازی و درک متقابل از راه مفاهمه و گفت‌وگو بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه برای حل مسائل با این نسل است و با عنایت به روحیه تسامح و تساهل‌گرایی حاکم بر این نسل، به نظر می‌رسد امکان و احتمال به نتیجه رسیدن از این طریق بسیار بیشتر از برخوردهای آمرانه و قهری باشد.

نکته سوم اینکه در صورت تداوم این نوع برخوردها به ناچار این نسل سیاست‌زده خواهد شد و به دلیل تمایز و تفاوت طبع و ذائقه آن با مسائل سیاسی و ایدئولوژیک و همچنین نوع برخوردهایی که با آن ناآشنا و ناملموس است، به نظر می‌رسد با یک سیکل خشونت در جامعه ایرانی مواجه شویم؛ همان‌طورکه در اتفاقات اخیر مشاهده شد و سطح کشمکش و اصطکاک با گذشت زمان بیشتر می‌شد؛ در صورت عدم مفاهمه و ایجاد درک متقابل، در یک چرخه معیوب هیچ‌کدام از طرفین متوجه خواسته و حرف دیگری نشده و این مسئله صرفا به افزایش خشونت و درگیری نامبارک و روزافزون ختم خواهد شد.

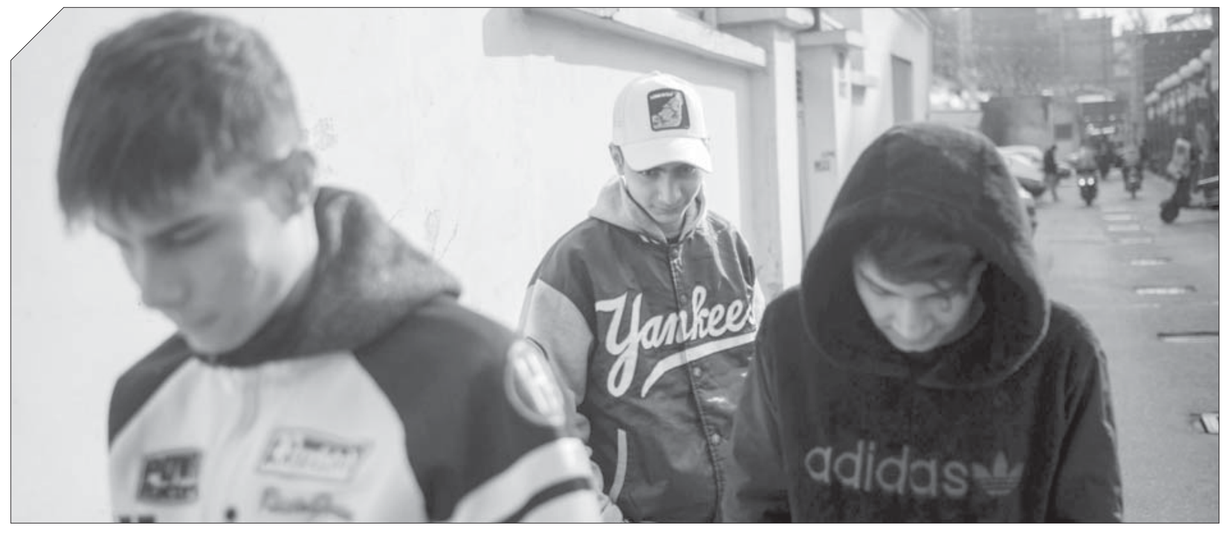در هر حال اتفاقات و وقایع اخیر کشور باعث ورق‌خوردن صفحه‌ای از تاریخ معاصر ایران شده است و بدون شک شرایط سیاسی و اجتماعی حال حاضر با چند ماه قبل قابل قیاس نیست و این در سایه اولین ظهور و کنش ملموس سیاسی و اجتماعی نسل جدید رقم خورده که می‌توان آن را از زنگ هشدار و انذاری دانست که به صدا درآمده است. در علوم انسانی با مفاهیم و اتفاقات باید به صورت نسبی برخورد داشت و نمی‌توان به قطعیت این ظهور را نعمت یا نقمت دانست، اما قطع به یقین نوع مواجهه با این ظهور و همچنین درنظرگرفتن فرصت و زمان محدود می‌تواند این ظهور را تبدیل به نعمت یا نقمت کند. در این راه تغییر رویه جدی حکمرانی با عنایت به نکات ذکرشده و همچنین به‌رسمیت‌شناختن منطق علمی و دانشگاهی در مواجهه با مسائل اخیر بسیار حائز اهمیت بوده و بدون شک جامعه مدنی در ایجاد مفاهمه و کاهش تنش و اصطکاک میان جامعه و حاکمیت می‌تواند در این برهه نقش حیاتی و تأثیرگذاری داشته باشد و به عنوان قوه عاقله در حاکمیت منطق و عقلانیت در این تنگنای تاریخی و سرنوشت‌ساز نقش مؤثری ایفا کند. به امید قدردانستن فرصت‌های مغتنم و اعتلای روزافزون ایران عزیز.